

بهرام پنجم (گور) در قفقاز و آسیای مرکزی

نعمت‌اله علی محمدی^۱

چکیده

در دوره بهرام پنجم که از ادوار بسیار مهم و پر حادثه دوره ساسانی است، قفقاز و آسیای مرکزی از جمله مراکز اصلی مناقشات بین ایران و روم، شاهان و حاکمان محلی بود. این مناطق شرایط اقتصادی، سیاسی، مذهبی و جغرافیایی خاصی داشت و شاهان ایران، امپراتوران روم، شاهکان ارمنستان و حاکمان محلی برای دستیابی بر این مناطق از هر کوششی دریغ نمی‌کردند. چه عوامل و زمینه‌هایی موجب‌تغییر و تحول در مناطق شمال غربی (قفقاز) و شرقی (آسیای مرکزی) ایران شد؟ در این مقاله کوشش شده است تا با بررسی تغییر و تحولات این دوره، عوامل و زمینه‌های مؤثر بر روند حاکم، با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی شناسایی و تبیین شود. در این دوره بنا به دلایلی، برخی از ایالات ایران مورد تعرض روم، ارمنه و اقوام شرقی قرار گرفت و موجب تغییرات اساسی در شمال غربی و مرزهای شرقی ایران گردید. بی‌مسئولیتی شاه ساسانی و دخالت بزرگان و اشراف، زیاده‌خواهی، عدم احترام متقابل، سیاست تغییر مذهب و دستیابی به منابع ثروت از عوامل مؤثر در این روند بوده است.

واژگان کلیدی:

بهرام پنجم (گور)، قفقاز، آسیای مرکزی

مقدمه

دوره بهرام پنجم، از ادوار بسیار مهم و پرحادثه ایران در عصر ساسانی است. قفقاز و آسیای مرکزی از جمله مناطق مهمی است که در ادوار متعدد عصر ساسانی دچار تغییر و تحولات عدیده شد. این مناطق در تمامی دوره‌های تاریخی فراز و نشیب‌های بسیاری را از سر گذرانده است. برای نمونه، با دقت در متون دست اول عصر ساسانی، می‌توان دریافت که بیشترین مناقشات ایران عصر ساسانی با روم بر سر تسلط بر منطقه قفقاز بود. منطقه آسیای مرکزی هم در طول این دوران پیوسته در مرکز توجه شاهان ایران قرار داشت. یکی از مهم‌ترین شاهراه‌های تجاری جهان در این منطقه واقع شده و از دوره هخامنشیان، دسترسی بر این مسیر پیوسته بین قدرت‌های غربی و شرقی خاصه ایران، موضوع رقابت بوده و این رقابت نفس‌گیر گاه به‌طور مستقیم در درگیری با اقوام شرقی و در کنار آن روم و گاهی با تحریک آن امپراتوری شدت می‌یافته است. بعد از انتقال قدرت از خاندان اشکانی به ساسانی و نیاز امپراتوری روم به کالاهای شرقی و از طرفی استقرار اقوام کوچ‌رو و بیابان‌گرد در منطقه و تأسیس اولین پایه‌های حکومتی چون کوشانیان بزرگ و به دنبال آن کوشانیان کوچک یا کیداریان و همچنین سر برآوردن دولت جدید با عنوان هیاطله، دسترسی به این مناطق و گسترش مرزها و توازن قدرت در شرق به هم ریخت، به نحوی که مرزهای ایران در دوره ساسانی معرض تاخت و تاز این اقوام قرار گرفت. با بررسی منابع دست اول این دوره می‌توان دریافت که بخش عمده‌ای از درگیری‌های شاهان ساسانی با قدرت‌های شرقی تازه به دوران رسیده بود: که آنان برای افزایش نفوذ خود در منطقه، تسلط بر جاده ابریشم و همچنین گسترش مرزها و تحریکات امپراتوری روم به هنگام برتری ایران در تقابل با آن امپراتوری در مرزهای غربی، با عبور از رودخانه جیحون به شهرهایی چون بلخ، هرات و سمرقند حمله می‌کردند و دوباره به دشت‌های ماورای جیحون بازمی‌گشتند. پیش از به قدرت رسیدن بهرام پنجم ملقب به "گور"، شاهان ساسانی، در نبردهای متعدد با این اقوام، پیوسته آنها را از خراسان بزرگ می‌رانند. بعد از مرگ یزدگرد اول، نزاع‌هایی میان فرزندان او به وجود آمد، اما سرانجام از میان فرزندان او، بهرام به پادشاهی ایران رسید. بهرام در میان عرب بادیه پرورش یافته بود و از آداب و رسوم دربار ایران اطلاعی نداشت و عملاً همه امور را به بزرگان و اشراف و نجبا سپرد و همراه عده‌ای از یاران خود به تفریح، شکار، موسیقی و شرکت در مجالس رقص و آواز روی آورد. بزرگان ایران از اینکه شاه همچون پدرش در امور دخالتی ندارد، بسیار خرسند بودند. با وجود چنین شاه بی‌مسئولیتی، ممالک همجوار ایران چون ارمنستان در شمال غرب، که پیوسته محل مناقشه بین ایران و روم بود، به کانون بی‌ثباتی تبدیل شد و این فرصت را به امپراتوری روم داد تا در غرب با استفاده از وضع موجود، به مرزهای ایران تعرض کند. دربار ایران با انعقاد پیمان صلح، موضوع را فیصله داد و به نحوی بی‌کفایتی‌شاه را جبران کرد. دربار ایران با دخالت در امور ارمنستان موجبات جنگ‌های جدیدی را فراهم آورد و بهرام مجبور شد برای پایان دادن به غائله ارمنستان، لشکر بدان سو برود و حاکمیت ایران را بر این منطقه تحکیم کند. در این گیرودار، در شرق هم، هیاطله با این تصور که دربار ایران فاقد شاه با تدبیری است، درصدد برآمد به کرانه‌های پایین رود جیحون یورش آورد. تحریکات روم در این میان نقش اساسی داشت و آنها با پیشنهاد پول و باز گذاشتن دست هون‌ها در سایر مناطق،

هیاطله را برای حمله به مرزهای ایران تحریک و تشویق کردند. بهرام برای جلوگیری از این تهدیدها مجبور شد به سوی مرزهای شرقی حرکت کند و در حمله‌ای غافلگیرکننده "خاقان"، پادشاه هیاطله را به قتل آورد و کرانه‌های رود جیحون تا دشت‌های دهستان را دوباره به ایران بازگرداند.

بهرام پنجم / بهرام گور

بعد از مرگ یزدگرد اول در ۴۲۰ م. (Theophanes, 1997: 134) فرزند او بهرام پنجم بر تخت پادشاهی ایران جلوس کرد (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۱۹؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ یعقوبی، ۳۷۸۱: ۱۹۹/۱؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۶۹؛ دریایی، ۱۳۹۰: ۷۴؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴؛ Greatrex, & Lieu 2002: 38; Theophanes, 1997: p134,135; Agathias, 1975: 130; Rawlinson, G. 1976: 282.; ۳۷۴: فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۳، ۲۴۴). بنا به گزارش مورخان، یزدگرد سه پسر داشت: شاپور، بهرام و نرسی (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۴؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۳، ۲۴۴). شاپور در درگیری‌های ارمنستان کشته شد، ولی به نظر برخی محققان، قتل او در دربار ایران اتفاق افتاد: شاپور چون از مرگ پدر اطلاع یافت، برای دستیابی به تاج و تخت به تیسفون شتافت، اما بزرگان ایران به این سبب که بهرام به‌عنوان ولیعهد ایران انتخاب شده بود، او را دستگیر کردند و در فرصت مناسب به قتل رساندند (نلدکه، ۱۳۷۸: ۱۸۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۶؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۴؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴؛ پیرنیا و اقبال، ۱۳۶۴: ۱۹۸).



بهرام پنجم (Valentine, 1993: 52)

بنا بر گزارش مورخان، "بهرام" ولیعهد ایران در زمان مرگ یزدگرد اول^۲ بیش از ۲۰ سال نداشت و پدر برای آنکه این پسر از دست دشمنان در امان باشد، او را به حیره فرستاد تا در پناه فرمانروای آنجا، در آن منطقه خوش آب و هوا پرورش یابد (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱۹۹/۱؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۶۹؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۶؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۴).

۲. در باره مرگ یزدگرد (۴۲۱ م.) در روایات، ابهامات و پیچیدگی‌های بسیار دیده می‌شود و معلوم نیست که او کجا و به چه سبب درگذشت. بنا بر برخی از روایات، یزدگرد اول زمانی که در طوس یا گرگان رحل اقامت افکنده بود، اسب زیبایی پیش او آوردند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۰۹/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۳۵/۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۳؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۴/۲). اسب نافرمانی می‌کرد و کسی جرأت نداشت به او نزدیک شود. شاه چون نزدیک اسب رفت، اسب آرام گرفت و یزدگرد زین افزار بر آن بست، اما چون به پشت اسب رفت، اسب لگدی بر سینه او زد و شاه از شدت آن ضربه درگذشت (طبری، ۱۳۷۵: ۲ / ۶۰۹ - بلعمی، ۱۳۵۳: ۱ / ۶۳۵ - ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۴/۲؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۲، ۳۶۷؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۳؛ گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷؛ فرای، ۱۳۷۳ الف: ۲۴۳؛ Rawlinson, 1976: 271). در برخی از مآخذ، سبب مرگ او را ناخشنودی بزرگان و امرا و اشراف روحانیون زرتشتی آورده‌اند که از توجه یزدگرد اول به مسیحیان و حمایت او از امپراتور جوان روم ناخشنود بودند. این رفتار موجب شد تا شرایط مرگ یزدگرد در شمال کشور در حوالی سواحل دریای کاسپین فراهم آید. (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱۹۹/۱؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۶۸؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۰۴؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۴۱؛ فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۳۳۸، ۱۳۳۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۶).

حیره، در حدود نجف کنونی، منطقه کوچکی تحت‌الحمايه ساسانیان در غرب فرات بود و بهرام در این دیار رشد یافت (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷). در این دوران فرمانروایی منطقه حیره بر عهده‌نعمان اول بود (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۴؛ مجمل التواریخ، ۱۳۸۱: ۶۹؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۶-دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴). به گزارش متون تاریخی، از آنجا که فرزندان شاه ایران- یزدگرد اول- فوت می‌کردند (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۶۳۵)، بزرگان دربار تصمیم گرفتند فرزندان خاندان شاهی را به حیره بفرستند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۲۵۶)، تا آنان در این ناحیه خوش آب و هوا رشد یابند. یزدگرد اول بهرام را به دربار نعمان فرستاد تا در آن دیار برای پذیرفتن این مسئولیت بزرگ آماده شود (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۶؛ یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱/۲۰۰-گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴؛ پیرنیا و اقبال، ۱۳۶۴: ۱۹۸؛ لوکونین، ۱۳۵۰: ۲۴۴ Farrok, 2007: 209; Pourshariati, 2008: 68). به نوشته طبری، چون بهرام متولد شد، یزدگرد اول از منجمان خواست تا طالع او را مشخص کنند و منجمان به او گفتند: خدا پادشاهی پدر را به بهرام می‌دهد و رضاع او در جای دیگر باشد که پارسیان در آن ساکن نیستند و بهتر آن است که بیرون دیار خویش تربیت یابد و یزدگرد به فکر فرو رفت و گفت: پس بهتر است بهرام در دیار عربان یا رومیان رشد یابد و کودکی را به دور از دربار ایران سپری کند (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۴؛ Rawlinson, 1976: 283, 284). از این رو او را به دیار عربان فرستاد و نعمان بن منذر را سرپرست او قرار داد. نعمان با جان و دل فرزند جوان شاه، بهرام را پذیرفت و او را عزیز داشت. یزدگرد به سبب این لطف نعمان، او را در میان عرب مقام والایی داد و او را شاه اعراب کرد و او را به دو لقب، یکی از این القاب "رام ابزود یزجرد" که به معنی خرسندی یزجرد بیفزود و دیگری "مهشت" یعنی بهترین برگزیده ملقب ساخت (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۴؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۶؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۴). بنا به روایت مورخان، بهرام تا زمان مرگ پدرش در دیار حیره باقی ماند (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۴-بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۶۴۳؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۶؛ گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۷۵). چون یزدگرد درگذشت، بزرگان در صدد برآمدند تا یکی از فرزندان یزدگرد را به پادشاهی برگزینند، اما هر چه جستند از یزدگرد فرزندی نیافتند و سرانجام به سوی بهرام روی آوردند، در این میان، برخی از بزرگان و نجبای ایران، بهرام را به سبب ناآشنایی با آداب و رسوم، شایسته پادشاهی ایران نمی‌دانستند و بنابراین، خسرو نامی را که تبار شاهی داشت، به پادشاهی برگزیدند (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۶، ۶۱۷؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۶۴۳؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۵؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۸: ۱/۲۰۰؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۷؛ Farrok, 2007: 209; Pourshariati, 2008: 68). چون بهرام دریافت که از پادشاهی محروم مانده است، از منذر بن نعمان کمک خواست تا تاج و تخت از دست رفته را به دست آورد (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۷؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۶۴۳؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۵؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۷؛ گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۴؛ مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۴). منذر بن نعمان با ۱۰ هزار سپاهی همراه بهرام شد (طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۷؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۶۴۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۷؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۵؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۶؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۴؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۴). بهرام با نیروی عرب منذر به سوی تیسفون مرکز حکومت ساسانیان به راه افتاد. بزرگان دربار ایران چون از لشکرکشی بهرام به سوی تیسفون آگاه شدند، با بهرام و منذر وارد مذاکره شدند و تصمیم گرفتند خسرو را از پادشاهی بردارند و زمینه پادشاهی بهرام را فراهم کنند (فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۳۴۷؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲/۶۱۹، ۶۲۰؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/۶۴۵، ۶۴۴-ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۵۰: ۲/۴۶۸، ۴۶۷؛ Farrok, 2007: 209; Pourshariati, 2008: 69).

شروطی داشتند: او در صورتی می‌توانست عهده‌دار پادشاهی شود که اولاً تمامی بدرفتاری‌ها و کج رفتاری‌های پدر را جبران کند و ثانیاً یک سال موقت بر تخت ایران باشد و ثالثاً انتخاب پادشاه را به خواست خداوند واگذار کند؛ یعنی تاج و تخت پادشاهی را هر یک از طرفین از میان دو شیر بردارد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۰/۲، ۶۱۹؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۴۵، ۶۴۴/۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۵؛ یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۰۰/۱؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۸/۲، ۴۶۷). خسرو از شرط اخیر سرباز زد، اما بهرام از میان دو شیر تاج برداشت و از این‌رو به عنوان پادشاه ایران انتخاب شد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۰ / ۲، ۶۱۹؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۴۵، ۶۴۴؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۶؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۰۰/۱ - دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۸، ۴۶۷/۲؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۷، ۴۵۶؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵، ۳۷۴؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵، ۴۱۴؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۵؛ کناوت، ۲۵۳۵: ۱۱۴؛ پیرنیا و اقبال، ۱۳۶۴: ۱۹۹؛ Rawlinson, 1976: 283,284). از محتوای این روایت چنین برمی‌آید که بزرگان دربار ایران می‌خواستند با طرح چنین داستانی، اولاً عزت و اعتبار دربار شاهی را بالا ببرند، ثانیاً با واداشتن بهرام با برداشتن تاج از میان دو شیر گرسنه او را لایق تاج و تخت شاهی بدانند و ثالثاً ضعف و ناتوانی خود را در برابر سپاه عرب توجیه کنند (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۷؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵).

بهرام پنجم در ۴۲۱ م. بر تخت شاهی جلوس کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۶۱۷-۶۱۶؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۴۳ / ۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۵؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۷/۲؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱). بعد از مرگ پدر، بزرگان و موبدان به بهرام اعتناء نمی‌کردند، زیرا از اعمال و رفتار یزدگرد ناراضی بودند (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۶). بزرگان و موبدان چنانکه قبلاً اشاره شد، همه فرزندان یزدگرد اول را از این مقام محروم کردند. از جمله مخالفان پادشاهی بهرام که از آنها نام برده شده است، این کسان هستند: وستهم (گستهم) اسپهبد بابل (کشور سواد) که لقب هزار رفت داشت، یزدگشنسب پاژگسبان، پیرک از تخمه یا خاندان مهران، گشنسب آذرویس ناظر مالیات اراضی، پناه خسرو روانگان مدیر امور خیرات و اوقاف. این بزرگان در شورایی با صدور رأی نهایی، همه فرزندان یزدگرد اول (بزهکار/ گناهکار/ اثم) را از پادشاهی خلع کردند.

بعد از مرگ یزدگرد اول، شاپور یکی از فرزندان یزدگرد که در زمان او فرمانروایی ارمنستان را بر عهده داشت، به زعم اینکه بعد از مرگ پدر می‌تواند عهده‌دار پادشاهی شود، ارمنستان را وانهاد و رو به سوی تیسفون نهاد تا با جلب حمایت بزرگان بتواند تاج و تخت را در دست گیرد، اما بزرگانی که از آنان نام بردیم، او را دستگیر کردند و به قتل رساندند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۱۷-۶۱۶؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۴۳ / ۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۵؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۰۰ / ۱؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۷/۲؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۷؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵).

مرزهای غربی و شمال غربی از همان آغاز حکومت بهرام به واسطه پیمان نامه‌ها و قراردادهای پیشین با امپراتوران روم، شاهکان ارمنستان و حاکمان محلی قفقاز، آماده حوادث مهم بود. بهرام پنجم بنا بر روایات دوره اسلامی، از جمله شاهان خوب و نیک‌سیرت ساسانی بود: بخش عمده‌ای از مالیات‌ها را بخشید و بیشتر اوقات را به خوش‌گذرانی سپری کرد و از مردم هم می‌خواست به خوشی روزگار بگذرانند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۲۰/۲ - بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۴۸ / ۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۷؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۴۶۹ / ۲؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵). او دلبسته و دوستدار موسیقی بود: به دستور او، گروهی ۱۲ هزار نفری از آوازخوانان و موسیقی‌دانان دوره‌گرد هندی را با نام "لوریان" (مجموعه التوارخ،

۱۳۸۱: ۶۹) به ایران دعوت کرد و آنها را به سرتاسر ایران فرستاد تا برای مردم رامشگری و خنیاگری کنند (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷). بهرام چون خود به خوش‌گذرانی و شکار علاقه بسیار داشت، امور کشور را به بزرگان دربار سپرد. شاید بتوان گفت یکی از دلایلی که نام بهرام در متون تاریخی و سایر آثار به خوبی و نیکی یاد شده، به سبب همین توجه، بذل و بخشش به بزرگان دربار ایران بوده است (طبری، ۱۳۷۵: ۲/ ۶۲۱؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱/ ۶۴۸؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۶؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۷؛ ابن اثیر، ۱۳۵۰: ۲/ ۴۶۹؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۵؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵؛ پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۳۰۲). یکی از شخصیت‌های پرآوازه دوران بهرام پنجم، مهر نرسه/ مهر نرسی پسر ورازک (وزیر) صدراعظم و بزرگ فرمذار ایران بود. از لحاظ دودمانی گویا خاندان مهر نرسی به خاندان اسپندیاد یا اسفندیار یکی از هفت خاندان برگزیده ایرانی می‌رسید (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۷؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴؛ ۶۸: ۲۰۹؛ Farrokh, 2007: 209; Pourshariati, 2008: 68). او بسیار باهوش و زرتشتی متعصب بود و نسبت به مسیحیان سختگیری‌های بسیار روا می‌داشت و از این‌رو از او در متون سریانی و مسیحی به بدی و نفرت یاد شده است. مهنرسه در بخش‌هایی از اردشیرخرّه و شاپور پارس، کاخ‌های بسیار بنا کرد و آتشگاه‌های متعدد ساخت، که یکی از آتشگاه‌های معروف به نام او "مهنرسیان" خوانده شد. او در نزدیکی زادگاهش به نام آبروان در اردشیرخرّه، چهار دیه به همراه چهار آتشکده بنیان نهاد و فرزندانش را بر آنها گمارد. این دیه‌ها هر کدام دارای باغ‌های متعدد و آتشگاه مجزا بود. امروزه ویرانه‌هایی از آن باغ‌ها و آتشکده‌ها در کنار راه کاروانی‌رویی که شیراز را به دارابگرد و بندرعباس متصل می‌کند، مشهور به سروستان دیده می‌شود (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۵). به نوشته هرتسفلد، این کاخ در روزگار بهرام پنجم بنا شده و یکی از ساختمان‌هایی است که مهنرسه آن را بنا کرده است (Herzfeld, 1934: 91, 92). پسران مهنرسه در دوره بهرام پنجم مقامات بلندبیه دست آوردند، همچون: زروان‌داد، هیربدان هیربد ایران، ماه‌گشنسب، واسترپوشان سالار یا مدیرکل امور مالی ایران، کاردار، ارتیشاران سالار یا فرمانده کل قوای ایران.

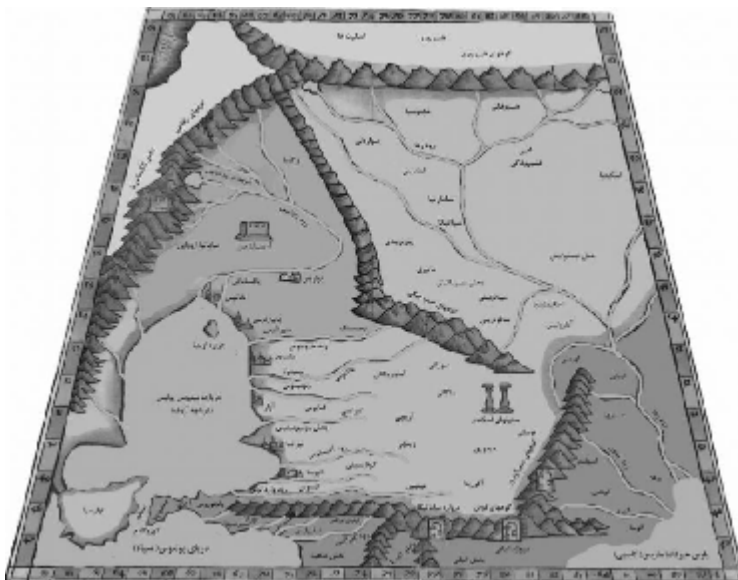
بهرام پنجم و روم

اشاره شد که در دوره پادشاهی وی، همه امور کشور در دست بزرگان از جمله مهنرسه بود (پارشاطر، ۱۳۸۰: ۳۸۶، ۳۸۵/۲؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۱/ ۵۴۲). می‌دانیم که مسیحیان در دوران یزدگرد اول در آرامش کامل زندگی می‌کردند و حق بنای کلیسا و تبلیغ تعالیم داشتند و حتی افراد متعصب‌تر آنها، آتشکده‌های اطراف کلیساها را تخریب می‌کردند. با تغییر سیاست مذهبی در قبال مسیحیان ایران و تعصب مهنرسی در ترویج دین زرتشت، مسیحیان ایرانی گرفتار سخت‌گیری‌های او شدند (پارشاطر، ۱۳۸۰: ۳۸۵-۳۸۶/۲؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۱/ ۵۴۲). چنین به نظر می‌رسد که آزار و اذیت‌ها و سخت‌گیری‌ها از اواخر دوره یزدگرد اول با قدرت گرفتن مهنرسه و پسران او آغاز شده باشد، اما برخی بر این باورند که سخت‌گیری با مسیحیان در ایران، به سبب تسامح یزدگرد با موبدان بود، زیرا در اواخر دوره یزدگرد، برخی از اسقفان در شماری از مناطق، برای ساخت کلیسا، آتشکده‌های اطراف محل را تخریب کردند، مانند آتشکده شهر هرمز اردشیر در خوزستان. این اقدامات موجب شد تا موجی از انتقاد و اعتراض از سوی موبدان، اشراف و بزرگان پدید آید (پارشاطر، ۱۳۸۰: ۳۸۶، ۳۸۵/۲؛ مشکور، ۱۳۴۷: ۱/ ۲۳۵، ۲۳۴).

به سبب درگیری‌های ایران و روم در مرزهای غربی و شمال غربی و از سویی، کوشش روم برای تسلط بر ارمنستان و بازپس‌گیری مناطق از دست رفته و همچنین آگاهی روم از آشفتگی دربار ایران و تهمت به مسیحیان به عنوان ستون پنجم روم در ایران و نفوذ آنان تا دربار شاهی، بر شدت آزارها و اذیت‌ها افزوده شد؛ چندان که سرانجام بسیاری از مسیحیان برای حفظ امنیت و آرامش خویش، به سمت مرزهای امپراتوری رفتند و برای رهایی از مظالم دربار در شهرهای همجوار با مرزهای روم پناهنده شدند (یارشاطر، ۱۳۸۰: ۲/۳۸۶، ۳۸۵؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۴؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۲). مهر شاپور موبد موبدان، یکی دیگر از کسانی بود که در این مصائب، سخت‌گیری و آزار و اذیت مسیحیان سابقه طولانی داشت. او قبایل عرب را ضد فراریان تحریک می‌کرد و دستور داده بود، وقتی آنان از مرزهای ایران خارج می‌شوند، همگی را از دم تیغ بگذرانند (مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۳). بنابراین و به تدریج ایران و روم دوباره در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (مشکور، ۱۳۴۲: ۱/۴۱۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹؛ ۲۰۹: Farrokh, 2007). بزرگان ایران "اسپید" نامی را مأمور کردند تا مسیحیان فراری به روم را مجازات کند (مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۳). او نخست با مسیحیان شیوه بی‌رحمی را پیشه کرد، اما پس از چندی از فرمان دربار سر پیچید و حتی تصمیم گرفت به مسیحیان هنگام خروج از ایران یاری رساند. چون بهرام از ماجرای اسپید و فداکاری او برای فرار مسیحیان از مظالم ساسانیان آگاه شد، دستور داد او را دستگیر کنند (مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۳). اسپید ناچار از مرزهای ایران گریخت و به آناتول سردار رومی پناه برد، که در این ایام فرماندهی قبایل عرب تحت تابعیت روم را بر عهده داشت. بهرام از بی‌زناس خواست تا او و سایر پناهندگان مسیحی فراری را به ایران تحویل دهد. امپراتوری روم این خواسته را نپذیرفت و بدین ترتیب، مقدمات جنگ با روم فراهم آمد. افزون بر این، یکی دیگر از علل اختلافات ایران و روم، توقیف شماری از معدنچیان رومی در خاک ایران بود. برخی از ایرانیان، در استخراج طلا، رومیان را که مهارت خاصی داشتند به کار گرفته بود (مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۳). معدنچیان رومی مدتی در خدمت پیمانکاران وابسته به دربار بودند و چون موعد خدمت آنها تمام شده بود، پیمانکاران ایرانی برای استخراج بیشتر طلا از معادن، به آنان اجازه بازگشت به کشور خود را نمی‌دادند. همچنین کارگزاران ایرانی، اموال و دارایی شماری از بازرگانان رومی را مصادره کرده بودند. چون دولت روم به بازداشت معدنچیان رومی و استرداد ثروت‌های از دست رفته بازرگانان رومی اعتراض کرد، دولت ایران به واسطه حمایت روم از فراریان و عدم استرداد آنان و اسپید، به اعتراض آنان اعتناء نکرد (پیرنیا، و اقبال، ۱۳۶۴: ۲۰۰؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۳). سرانجام دو دولت در سال ۴۲۱ م. در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (مشکور، ۱۳۶۸: ۱/۵۴۳). فرماندهی سپاه ایران بر عهده مهرنرسه بود و فرماندهی سپاه روم با آردابوریوس^۳ (Theophanes, 1997: 134; Rawlinson, 1976: 285; Greatrex, & Lieu, 2002: p39). او از راه ارمنستان به نواحی ارزانن از اراضی تحت حاکمیت ایران، لشکر کشید و مهرنرسه سردار ایرانی را شکست داد و تمامی آن نواحی را غارت کرد. پس از آن، سپاهیان آردابوریوس بخش‌هایی از بین‌النهرین را به تصرف در آوردند (Greatrex, & Lieu, 2002: 39; Rawlinson, 1976: 285). مهرنرسه چون در نبرد اول از سپاه روم شکست خورده بود، توان رویارویی دوباره با سپاه رومی را در خود ندید و ناچار به قلعه نصیبین پناه برد (مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹؛ Greatrex & Lieu, 2002: 42, 43; Rawlinson, 1976: 285). سردار رومی آردابوریوس این دژ را به محاصره درآورد، اما به سبب دیوارهای محکم دژ نصیبین و استحکامات دفاعی از فتح آنجا باز ماند. چون خبر به بهرام رسید، با سپاه ایران و با همراهی عرب بادیه به

³. Ardaburius

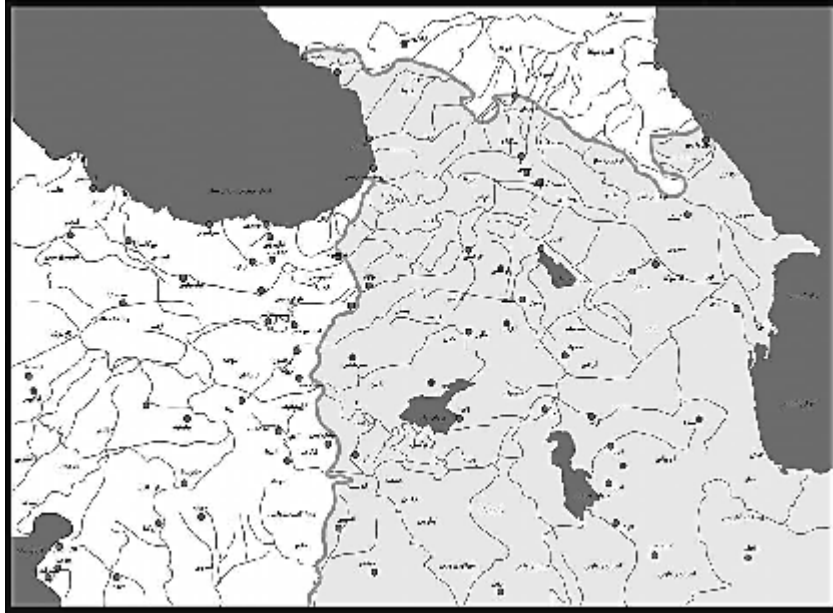
سرداری منذر بن نعمان به یاری مهرنرسه در نصیبین شتافت (Rawlinson, 1976:286,287). آردابوریوس چون خبر حرکت سپاه بهرام را شنید و دریافت که در مقابل سپاه بزرگ و مجهز بهرام یاری ایستادگلی ندارد، افزار محاصره را سوزاند و رو به گریز نهاد. از آن سوی، بهرام سر در پی سپاه روم نهاد و شهر رومی "تئودوسیوپولیس" (ارزروم) را در قسمت رومی ارمنستان نزدیک به مصب رود فرات محاصره کرد و محاصره ۳۰ روز طول کشید. در سال ۴۲۱ م. بهرام با وجود همه وسایل و ادوات، سرانجام نتوانست شهر تئودوسیوپولیس را تسخیر کند و دست از محاصره کشید (مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹؛ فرای، ۱۳۷۳ ب: ۲۴۴). بنا بر گزارش مورخان، چون در این جنگ هیچ‌یک از سپاهیان، احساس پیروزی نکردند، شاه ایران به پروکوپیوس فرمانده سپاه رومی پیام فرستاد تا برای ختم غائله، از طرف سپاه ایران و نیز سپاه روم فردی به میدان نبرد درآید و نبرد تن به تن سرنوشت این برخورد را تعیین کند. نماینده سپاه ایران آردازان پهلوان ایرانی بود و در طرف مقابل، نمایندگی سپاه روم را سرداری به نام آره ئو بیندوس گتی بر عهده داشت. در نبرد میان دو نماینده سپاه، فرمانده رومی گتی توانست بر آردازان پهلوان ایرانی پیروز شد (مشکور، ۱۳۶۸ ب: ۱/۵۴۵). با توجه به پیامد نبرد، بهرام پنجم طبق قولی که داده بود، دست از جنگ کشید و گتی به سبب این پیروزی، به مدت ۱۰ سال از طرف دربار به مقام کنسولیار تقاء یافت. در جبهه دیگر، سپاهیان ایرانی یکی پس از دیگری در مقابل فرماندهانی چون آردابوریوس و ویتیانوس شکست خوردند و بهرام چون دریافت دیگر نمی‌تواند جنگ را ادامه دهد، تصمیم گرفت با رومیان صلح کند (Theophanes, 1976: 290-291; Rawlinson, 1997:p136). وی در سال ۴۲۱ م. سفیری برای عقد قرارداد صلح به روم فرستاد و در آغاز سال ۴۲۲ م. سفیری از روم به دربار بهرام آمد و پیمان صلح بین طرفین منعقد شد (مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹؛ Farrokh, 2007: 209; Rawlinson, 1976: 286, 287). در اثنای آمدن سفیر روم به ایران، حوادثی روی داد که بدان سبب بهرام ابتدا از پذیرفتن صلح خودداری کرد. در این میان، سپاهیان روم توانستند نیروهای ایران را در برخی از نواحی دوباره شکست دهند و از سوی دیگر، شخصیتی مسیحی به نام آکاسیوس در برقراری صلح ایران و روم از خود گذشتگی بسیار نشان داد (مشکور، ۱۳۶۸ ب: ۱/۵۴۶). از جمله از طریق فروش طلا و نقره‌های برخی از کلیساهای منطقه تحت حاکمیت خود، هفت هزار تن از سربازان اسیر ایرانی را که در این ایام در روم بردگی می‌کردند، خرید و به میهن بازگرداند. رفتار او موجب شد که بهرام شخصاً از آکاسیوس تشکر کند و به سبب این رفتار، صلح با روم را پذیرفت؛ صلحی که بیش از ۲۰ سال دوام یافت (مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹؛ مشکور، ۱۳۶۸ ب: ۱/۵۴۶; Farrokh, 2007: 209; Theophanes, 1997: 136; Rawlinson, 1976: 290, 291).



نقشه دربندهای قفقاز^۴ (Ptolemy, 1991, Mp.17)

بنا بر مفاد صلح، طرفین عهد کردند در مرزهای یکدیگر قلعه‌های جدید نسازند؛ هیچ‌یک از دو دولت ایران و روم از اتباع طرف دیگر از قوم ساراسن (عرب) را که شورش یا فرار کرده به خاک خود راه ندهند؛ تعقیب مسیحیان متوقف شود؛ به مسیحیان و زرتشتیان در میان دو کشور تعرضی صورت نگیرد؛ دربندهای قفقاز (داریال) در مقابل دفاع از هجوم اقوام بدوی بسته بماند؛ ایران وظیفه حفظ و حراست دربندهای قفقاز (داریال) را بر عهده داشته باشد؛ دولت روم موظف است برای حفظ این معبرو حراست از آن به ایران مبلغی بپردازد. بندهای آخر این قرارداد، مبنی بر حفاظت و پرداخت مبالغ برای نگهداری دربندهای قفقاز (داریال) از زمان شاپور سوم بین ایران و روم تفاهم شده بود و در این دوران تمدید شد (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۸، ۴۱۷؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹؛ مشکور، ۱۳۶۸ ب: ۵۴۶/۱ & Greatrex. & Lieu, 2002:43; Farrokh, 2007: 209).

^۴. نقشه بطلمیوسی که به روزرسانی و جایابی شده است.



حوزه درگیری‌های ایران و روم و ارمنستان در دوره بهرام پنجم

(Rawlinson, 1976: MP)

بهرام در آسیای مرکزی

پس از آنکه پادشاهی بر بهرام پنجم راست شد، بهرام به عیش و نوش و باده‌گساری و معاشرت با زنان روی آورد. خاقان این زمان را بهترین فرصت برای بازپس‌گیری مناطق از دست رفته دانست (یعقوبی، ۱۳۷۸: ۲۰۰/۱؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰)، پس با سپاهی صد هزار یا به روایتی ۲۵ هزار نفری (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱) به سوی مرزهای ایران روی آورد (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۴۰۵، ۱۴۰۶؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۹؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۵۶/۱؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۴؛ گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷). به نظر گیرشمن، نخستین اختلافات بین ایران و قدرت جدید شرقی - دولت هیاطله خونی - در دوره یزدگرد اول پدید آمد (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷). هیاطله ابتدا در زمان شاپور دوم (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۰۷) به‌عنوان متحد در زمین‌های کوشان استقرار یافتند و موفق شدند کوشان‌های صغیر یا کوچک (کیداریان) را منقرض کنند و در اتحاد با سایر اقوام تحت تابعیت کوشانیان، حکومتی قوی و مستقل تشکیل دهند. در آغاز قرن پنجم میلادی یعنی مقارن فرمانروایی شاهان بعد از شاپوردوم تا دوران بهرام پنجم، دولت مرکزی سخت ضعیف شده بود و هیاطله از دو سو، یعنی از هندوکش و دیگری از هند به سمت مرزهای ایران سرازیر شدند. در باره اقوام ترک همجوار مرزهای شرقی ایران می‌دانیم که از هم‌نژادان هیاطله یا هون‌ها بودند (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۴). به نوشته پروکوپیوس:

هیاطله اقوامی هستند، از نژاد "هون‌ها"، اما به واسطه بعد مسافتی که با آنها دارند، هیچ‌گاه با اقوام دیگر نژاد مزبور آمیزش نمی‌کنند. سرزمین هیاطله در شمال ایران واقع است و شهر آنها موسوم به "گورگور" درست در مجاورت خط سرحدی ایرانی‌ها بنا گردیده‌و به همین جهت هم اغلب بر سر مسایل سرحدی میان این دو کشور نزاع و مشاجره برپاست (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۲۰).

او در ادامه نوشته است: هیاطله مانند سایر طوایف "هون" چادرنشین و سیار نیستند و مدت‌هاست که در سرزمین حاصلخیزی اقامت دارند. آنان همیشه در جرگه سپاه ایران به روم حمله می‌کردند و گاهی اوقات مرزهای شرقی را وانهاده و از طریق کناره‌های دریای کاسپی حوزه قفقاز با عبور از کناره‌های دریای سیاه بدون برخورد با مرزهای ایران به متصرفات روم حمله می‌کرده‌اند (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۲۰). این امر بعدها موجب شد تنگه‌های قفقاز، محور مذاکرات آینده ایران و روم باشد. این معبر در برخی مواقع همچون اهرم فشار دو دولت ایران و بیزانس محسوب می‌شد: آنها برای دستیابی به اهداف خود، گاهی با تطمیع و گاهی با تشویق آنان را به سوی مرزهای یکدیگر سوق می‌دادند تا در امضای قراردادهای احتمالی، امتیازات چشمگیری از یکدیگر به دست آورند. در میان این طوایف، فقط هون‌ها پوست سفید داشتند و چهره آنها زشت و بدمنظر نبود. شیوه زندگی و آداب و رسوم آنها با هم‌نژادهای دیگر اختلافات بسیار داشت. مدتی است که از حال توحش بیرون آمده و به تمدن گراییده‌اند. حکومت آنها پادشاهی بود و معاملات آنها میان خودشانو با همسایگان، بر اصول برابری و عدالت قرار داشته و از این حیث تفاوتی با رومی‌ها و ایرانی‌ها نداشتند (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۲۰). بزرگان و دولتمندان آنها را رسم است که همیشه بیست نفر یا بیشتر ندیم و همدم برای خویش انتخاب می‌کنند و در همه سفرها آنها را با خود می‌برند و ضمناً عادت بر این جاری است که وقتی یکی از دولتمندان مزبور می‌میرد، تمام زیردستانش را زنده در آتش می‌سوزانند یا آنها را در قبرش زنده به گور می‌کنند (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۲۰).

پس از سقوط کوشانیان کوچک (کیداریان) در شرق ایران، دولت جدیدی متشکل از طوایف هیوانگنو یا هون‌های سفید در جوار مرزهای شرقی سربرآورد که در تاریخ از آنان با عنوان هیاطله یا هپتالیان یاد شده است (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۲۰؛ فرای، ۱۳۷۳ ب: ۳۶۳؛ آلتهایم، ۱۳۴۲: ۳۰؛ پیرنیاو اقبال، ۱۳۶۴: ۱۹۹). بنا به گزارش مورخان، هیاطله یا هپتالیان پس از مهاجرت از ایالت کانسوی چین به غرب آسیا آمده و از هم‌نژادان خود یوئه‌چی‌ها^۵ در آسیای مرکزی جدا شده و مدتی در حوالی کوه‌های تبت ساکن شدند. آنها در سال ۴۲۵ م. از سواحل چپ رود جیحون گذشتند و در منطقه تخارستان، حکومتی با عنوان هپتالی یا هپتالیان تأسیس کردند (Rawlinson, 1976: 294-295; Farrokh, 2007: 211). این اقوام، در سال ۴۴۰ م. علاوه بر تصرف سغد و شهرهای ماوراءالنهر مانند سمرقند تا بلخ و تخارستان پیشروی کردند. سبب کوشش آنها برای توسعه مرزهای سیاسی در غرب، دستیابی به راه ابریشم و تحریک امپراتوری روم به واسطه شکست‌های آن امپراتوری در مرزهای غربی و شمال غربی خاصه ارمنستان و قفقاز بود. در ادوار قبلی، این اقوام در بلخ مستقر بودند و بعدها با زیاده‌خواهی توانستند بر ایالت بزرگ ساسانی، یعنی خراسان دست اندازی کنند و چنانکه گفته‌اند، حتی تا حوالی ری پیشروی کردند. بهرام گور در ابتدا در مقابل پیشروی این اقوام واکنشی نشان نداد، اما بعد محرمانه همراه هفت هزار نفر از سپاهیان زبده، از راه طبرستان، گرگان، نساخود را به حوالی مرو رساند و توانست در نبردی در دهی نزدیک "کوسمهان کشمیهن" آنان را عقب براند (مجمعل التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱). به نظر مارکوارت، بهرام پنجم و بعداً جانشین او یزدگرد

^۵ یوئه چی یا یوئه ژی از جمله اقوام ساکن دشت‌های ماوراءالنهر، شاخه‌ای از هندواروپایی بودند. این اقوام در دشت‌های وسیع رودخانه تاریم حوزه سین گیانگ واقع در غرب ایالت گانسوی چین زندگی می‌کردند و در اثر فشار هون‌ها مجبور شدند به عرض‌های پایین به فرارود و بلخ کوچ کنند و یکی از شاخه‌های این طایفه به مرور زمان دولتی را در این منطقه بنیان نهاد که بعدها با عنوان کوشانیان در تاریخ از آن یاد می‌شود (مشکور، ۱۳۶۸: ۵۴۹/۱).

دوم ناچار شدند، برای جلوگیری از یورش‌های هیاطله حتی علیه تجاوزات خیونی‌ها از خود دفاع کنند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱). محل دقیق نبرد سپاه ایران با هیاطله بنا به گزارش موسی خورنی با توجه به تفسیر مارکوارت ظاهراً نزدیک به محل درگیری ویشناسپ با خیون‌ها در "خلیج زیریر" بوده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱). هپتالیان به سرداری پادشاهی به نام افتالیتو با سپاهی نزدیک به ۲۵ هزار (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱) و به قولی ۲۵۰ هزار نفر از رود جیحون گذشتند و در ولایات شرقی ایران به تاخت و تاز پرداختند: برخی از شهرهای خراسان در این لشکرکشی درنوردیده و اشغال شد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۹؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۴؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۵۵۱/۱). چون اخبار لشکرکشی هیاطله به دربار رسید، نخست در دل بزرگان ایران هراس افکند و گمان نمی‌رفت که شاه خوش گذران از عهده سامان امور برآید، اما بهرام پنجم بر خلاف تصور، به سرعت برق و باد با سپاهی هفت هزار نفری به سوی مرزهای شرقی حرکت کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۹؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۴؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۷۹؛ مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۸؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۷؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱). او نخست اعلام کرد که قصد دارد همراه دوستان و یاران خود برای شکار به آذربایجان برود و قصدی برای نبرد با هیاطله ندارد و چنین وانمود کرد که بزرگان، نجبا و اشراف که امور کشور را در دست دارند، باید برای این کار تدبیری بیندیشند. بهرام برادرش نرسی را در تیسفون بر جای خود گمارد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۰؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۴؛ کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۸۰؛ مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۸؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۸) و خود به همراه یارانش به طرف آذربایجان حرکت کرد. بی‌اعتنائی بهرام به مسأله خطیر حمله هیاطله به مرزهای ایران موجب شد که بزرگان، نجبا و اشراف دربار از تقابل بهرام پنجم با هیاطله مأیوس شوند و درصد برآمدند تا برای دفع حملات هیاطله به مرزهای شرقی تدبیری بیندیشند. آنها حتی سفیری از طرف دربار ایران به سوی دربار هیاطله فرستادند و اعلام داشتند که دربار ایران با قبول پرداخت خراج سالانه حاضر است با آنان صلح کند (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۴). خاقان چون چنین دید، دستور داد تا سپاهیان از پیشروی در داخل مرزهای ایران دست بکشند و منتظر بمانند تا مذاکرات صلح با دربار ایران و پرداخت مقرری سالانه به آنان به نتیجه برسد. بهرام چون دشمن را آرام یافت، از آذربایجان و ارمنستان، مسیر خود را به طرف مرزهای شرقی تغییر داد؛ از راه کوه‌های طبرستان و گرگان به سوی شهر نسا حرکت کرد، تا اینکه به حوالی مرو رسید (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۵۹؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۴؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۵۵۱/۱؛ Rawlinson, 1976: 212; Farrok, 2007: 296, 297). به نوشته دینوری، بهرامدر مسیر دستور داده بود تا هفت هزار گاو نر را از مناطق اطراف گرد آورند (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵) و پوست آنها را با خود ببرند، یا به دستور او، در میانه راه، هفت هزار کره اسب یکساله را به لشکر اضافه کردند (Rawlinson, 1976: 212; Farrok, 2007: 296, 297). او شب‌ها حرکت و روز استراحت می‌کرد و از دیدگان پنهان می‌شد. بهرام راه مازندران را در پیش گرفت، از کنار دریا گذشت، خود را به گرگان رساند و سپس به طرف نسا و مرو حرکت کرد (Farrok, 2007: 212; Rawlinson, 1976: 296, 297). در مقابل، خاقان در دهکده کشمیهناز توابع مروشاهجان در پنج فرسنگی کنار بیابان مرو اردوزد و بهرام توانست با استتار و پنهان کاری کامل، بی‌آنکه جاسوسان خاقان از حرکت و استقرار سپاه او در اطراف اردوگاه متوجه شوند، خود را به آنجا برساند (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵، ۸۴؛ Rawlinson, 1976: 299; Farrok, 2007: 212). هیاطله که در این هنگام در آرامش کامل و در حال استراحت بودند، ناگهان شب هنگام

سپاه بهرام را در برابر خویش یافتند. در این شبیخون بسیاری از هیاطله کشته و باقی‌مانده سپاه پراکنده شدند. حتی خود خاقان هم از این شبیخون جان سالم به درنبرد. بازمانده سپاه او چون موقعیت را در خطر دیدند، به سرعت به آن سوی جیحون عقب نشستند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۵۵۲/۱؛ Farrokh, 2007: 212). به نوشته دینوری، بهرام قبل از حمله به سپاه هیاطله، دستور داد تا سپاهیان ایران پوست گاوها را از سنگریزه پُر و آن را باد کنند و به گردن کره اسب‌های جوان بیاویزند؛ آنگاه چون نزدیک اردوگاه خاقان رسیدند، آنها را به طرف اردوگاه هیاطله رم دهند. وقتی کره اسب‌ها به اردوگاه خاقان رسیدند، چنان هیاهویی برپا شد که ترکان از سر و صداهای مهیب وحشت‌زده شدند؛ اسبان آنها گریختند و در میانه آشفتگی سپاه ترکان، بهرام سر رسید و تیغ در میان ترکان نهاد، چندان که خاقان هم جان سالم به در نبرد و به دست بهرام کشته شد و حرمسرای او با غنایم بسیار به دست بهرام افتاد و همسر خاقان نیز به اسارت در آمد (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵)، محل تلاقی سپاه ایران و هیاطله در روایات دینوری و فردوسی، جایی به نام کشمیهن در خراسان بزرگ در کنار رود جیحون آمده است (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۴۰۸، ۱۴۰۹؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵).



مسیر حرکت بهرام پنجم به مرزهای شرقی (Farrokh, 2007:MP)

از جمله غنایم جنگی بهرام، تاج خاقان هیاطله بود که به دستور او برای تزئین آتشکده آذرگشسب، آن را به شیز فرستاد (مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۸؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۸؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۲۱۳؛ ۵۵۲/۱؛ Farrokh, 2007: 213). بهرام لشکریان شکست‌خورده هیاطله را تا کناره‌های جیحون دنبال کرد و آنان درخواست صلح کردند (فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۴۱۲، ۱۴۱۳؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ رضا، مجله بررسی‌های تاریخی، ش. ۶۱، س ۱۲؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۹۷؛ پیرنیا و اقبال، ۱۳۶۴: ۱۹۹). بهرام دستور داد در این محل مناره‌ای بسازند (مجم‌التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۱) و دیواری میان ایران و هیاطله بکشند. بهرام زمانی که می‌خواست به سمت آذربایجان حرکت کند، برادرش نرسی را جانشین خود قرار داد و بعد از پایان درگیری‌ها از او خواست تا به سوی مرزهای شرقی به راه افتد و کار بلخ را بر عهده

۶. اقتباس از کتاب کاوه فرخ که به روزرسانی و جایابی شده است.

گیرد. بهرام با سپردن ولایت بلخ به برادرش، آنجا به عنوان مرکز حکومت قرار داد و از او خواست با تدابیر پیشگیرانه در این منطقه، از هجوم اقوام شرقی به مرزهای ایران جلوگیری کند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۶۰؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ مجمل-التواریخ، ۱۳۸۱: ۷۰؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۲، ۱۱۱؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۵؛ Farrokh, 2007: 213). به نوشته لوکونین، درگیری بین بهرام پنجم با هیاطله در اواخر دوران پادشاهی او اتفاق افتاد. این درگیری‌ها بعدها در دوره یزدگرد دوم و پیروز ادامه یافت و حتی موجب مرگ پیروز شد (لوکونین، ۱۳۵۰: ۲۴۵). به نوشته مارکوارت، بهرام شهر مرو را بنا کرد و تأسیس پایتخت خوارزم هم به نام او ثبت شده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۲، ۱۱۳). در این زمان هیاطله توانسته بودند شهرهایی چون مرو، هرات، بست، زابلستان (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۳، ۱۱۲)، سمرقند، بخارا، بلخ، بامیان، غور، کابل، کوشان، هرات، دهستان، پشکپور، بخش‌هایی از آراخوزیان، قسمتی از قندهار تا حوالی طوس و ری را تصرف کنند، اما با شبیخون بهرام به اردوگاه‌شان، بخش عمده‌ای از سپاهیان خاقان کشته شدند و آنها ناچار به مرزهای اصلی خود، در آن سوی رود جیحون عقب نشستند و بهرام خراج سنگینی بر آنان تحمیل کرد (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۱۲، ۱۱۳).

بهرام - دیلمیان و ارمنستان

از جمله حوادث اواخر دوره بهرام پنجم، شورش دیلمیان (گیلان) علیه حاکمیت ساسانی بود. بهرام پنجم به آن دیار لشکر کشید و توانست این بخش از فلات ایران در نزدیکی کناره‌های دریای کاسپین را به تصرف در آورد و شاه آن نواحی را اسیر کند و دستور داد تا او را به تیسفون ببرند. بعد از چندی، بهرام پنجم به شاه دیلمیان خلعت داد و او را بر دیار دیلمیان تحت‌الحمایه دولت ساسانی گماشت (نلدکه، ۱۳۷۸: ۱۹۸). در دوره یزدگرد اول، فرمانروایی ارمنستان به فرزند شاپور واگذار شده بود (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۸۱؛ مشکور، ۱۳۴۲ ب: ۴۱۶؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴؛ مشکور، ۱۳۶۸ ب: ۵۵۳/۱). بعد از مرگ یزدگرد، شاپور برای به دست آوردن پادشاهی ایران، ارمنستان را به سمت مرکز حکومت ترک کرد. چنانکه اشاره شد، به سبب عدم توافق بزرگان کشور و پادشاهی بهرام، شاپور کشته شد و حمایت روم از مسیحیان ایرانی و ارمنی، منجر به صف آرایی دو سپاه ایرانی و رومی گردید، اما با توجه به تعدد درگیری‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها، عاقبت دو کشور تصمیم گرفتند در پاره‌ای موارد، از آن جمله، مسئله ارمنستان به توافق برسند. اشتغال بهرام در مرزهای شرقی و درگیری با اقوام شرقی و بی‌توجهی او به امور ارمنستان، به خاندان اشکانی ارمنستان فرصت داد تا آرتاشیر، آرتاشس یا اردشیر پسر ورام شاپور را بر تخت شاهی ارمنستان بنشانند (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۳۸۲؛ مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۶؛ دیاکونوف، ۱۳۸۰: ۳۰۴؛ موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲۱۶، ۲۱۷؛ Rawlinson, 1976: 292-293). در جریان پادشاهی شش‌ساله آرتاشس در ارمنستان، درگیری‌هایی بین ناخارها (اشراف ارمنی) و او پدید آمد. در این زمان، کلیساهای ارمنستان به‌طور چشمگیری گسترش و نفوذ یافته بودند. اسقف کلیسای ارمنی برای مقابله با ناخارها مخالفان اصلی مسیحیان، در کنار شاپور قرار گرفت و هر چه کوشید نتوانست بین ناخارها و شاه صلح برقرار کند. آرتاشس پادشاه اشکانی ارمنستان بعد از شش سال پادشاهی، کنار زده شد و ارمنستان در سال ۴۲۵ م. دوباره یکی از ایالات ایران گردید. بهرام یکی از اشراف ایرانی و هم‌پادشاهی او را به مرزبانی ارمنستان گماشت و

در سال ۴۲۸ م. سلسله اشکانی ارمنستان بکلی منقرض شد و بخش‌هایی از ارمنستان غربی^۷ تحت حمایت روم بیزانس تحت تابعیت ایران درآمد (موسی‌خورنی، ۱۳۸۰: ۲۱۷؛ مشکور، ۱۳۴۲: ۴۱۶؛ مشکور، ۱۳۶۷: ۱۳۶/۱؛ فرای، ۱۳۷۳: ب: ۲۴۵، ۲۴۴؛ مشکور، ۱۳۶۸: ۵۵/۱). به نوشته موسی‌خورنی، بهرام برای آنکه اوضاع ارمنستان را به سامان آورد، دستور داد تا اردشیر را در ایران در بند کنند و اموال و دارایی او در ارمنستان مصادره شود. در باره سهاک بزرگ هم این گونه عمل کرد تا مقام جاثلیقی در تصرف دربار قرار گیرد و به جای او سورماک عهده‌دار مقام سکوبایی گردد، اما هدایای بسیاری همراه مرزبان فارسی، وه میهرشاپوه برای شاهزادگان فرستاد (موسی‌خورنی، ۱۳۸۰: ۲۱۷) خورنی در ادامه نوشته است: سورماک بیشتر از یکسال در مقامش باقی نماند و به دست شاهزادگان ارمنی خلع شد. او بعدها مقام موروثی سکوبایی ولایت یزنونیک را از شاه پارس دریافت کرد؛ اما شاهزادگان ما از بهرام مسئول دیگری را می‌خواستند و او شخصی آشوری به نام برکیشو را تعیین نمود (موسی‌خورنی، ۱۳۸۰: ۲۱۷).

بدین ترتیب، مسأله مسیحیان در دوره بهرام پنجم حل شد و در اختلافاتی که بین مسیحیان ایران پدید آمد، دادیشوع اسقف معروف به مقام جاثلیقی رسید و در دفاع از خراسان بر ضد اقوام وحشی به شاهنشاه خدمت کرد (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۷). به نوشته گیرشمن، مشاجرات داخلی میان مسیحیان به اتکا حمایت شاه از جاثلیق جدید، شخص اخیر را وادار کرد تا اجلاسی از کشیشان ترتیب دهد که در آن تصمیم گرفتند کلیسای مسیحی ایران را از کلیسای بیزانس مستقل کنند و بدین صورت سوءظن‌ها نسبت به ایران مسیحی که ایشان را متهم به توطئه به نفع رومیان می‌کردند، خاتمه پذیرد (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۳۵۸؛ مشکور، ۱۳۴۲ الف: ۴۱۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۹).

نتیجه

عوامل بسیاری در تغییر و تحولات مرزهای غربی، شمالی غربی، شرق و شمال شرقی خاصه منطقه قفقاز، ارمنستان و ماوراءالنهر دخیل بوده‌اند: تغییر و تحولات مذهبی در بخشی از ارمنستان یعنی بازگشت به دین قدیم به جای مسیحیت، آزار و اذیت مسیحیان در مرزهای سیاسی ایران و به دنبال آن دخالت حمایت‌آمیز روم از مسیحیان در ایران و ارمنستان، که همه اینها بعدها موجبات رویارویی ایران و روم را فراهم آورد. بهرام در آغاز امور را به درباریان، اشراف و نجبا سپرد و آنان نیز، به سبب تعصبات دینی، آتش درگیری میان دو طرف را بر افروخته کردند. با این وجود می‌توان عوامل اصلی تغییرات در مرزهای غربی و شمال غربی خاصه منطقه قفقاز و مناسبات خصمانه دولت ساسانی در دوره بهرام پنجم را چنین برشمرد: بی‌تفاوتی شاه نسبت به امور داخلی، سپردن زمام حکومت به افراد متعصب خواستار تغییر مذهب در برخی ایالات، حس حمایت‌گرایانه روم در قبال اقلیت‌های دینی مورد آزار و اذیت دربار ایران، دخالت بی‌اساس سران کشوری و لشکری، همه این موارد، موجی از درگیری‌هایی را پدید آورد و شاه ایران سرانجام ناچار شد برای سرکوب اغتشاشات و آرام کردن اوضاع ایالات غربی و شمال غربی، اقدامات اساسی و بنیادی را در سرلوحه کار خود قرار دهد. در

^۷ در ارمنستان غربی می‌توان به این ایالات اشاره کرد: وان، کارین (ارزروم)، لازیک یا لازیک، آغزینیک یا به ترکی بیدلیس و بیتلیس، سیواس یا سباستیا، آمید یا آمیدا- کارا مه که به دیار بکر معروف است (برای اطلاع بیشتر از وضعیت شهرها به کتاب جغرافیای موسی‌خورنی و جغرافیای تاریخی مشکور و همچنین اسامی و نام‌های پیرنیا مراجعه کنید).

مرزهای شرقی و شمالی کشور به سبب زیاده‌خواهی بیش از حد اقوام و طوایف منطقه، تحریکات رومیان برای درگیر کردن ایران در دو جبهه شرقی و غربی و شمال غربی، بی‌مسئولیتی شاه در قبال امور کشور، بهانه‌ای به دست اقوام شرقی داد تا به مرزها و ایالات شرقی ایران یورش آورند، اما درایت و تدبیر به موقع شاه و سرداران وفادار او سبب شد تا تمامی امور در جنگ‌های فرسایشی در مرزهای شرقی، شمال شرقی، غرب و شمال غربی در دست آنها قرار گیرد و با انعقاد قراردادهای صلح و پیمان نامه‌ها و عهدنامه‌ها با همسایگان شرقی شمالی و غربی مرزهای ایران از یورش و غارت آنها مصون سازند. از نتایج تغییر و تحولات در این مناطق در دوره بهرام پنجم می‌توان به این موارد اشاره کرد: صلح و آشتی بیست ساله با روم، تضعیف امپراتوری در حوزه‌های نظامی و اقتصادی، پایان درگیری‌ها در ارمنستان و تبدیل ارمنستان به عنوان یکی از ولایات بلامنازع ایران، تقویت کلیساهای ارمنستان و ایران، جدایی کلیسای ارمنی از کلیسای قسطنطنیه، تعیین جاثلیقی ارمنیان از طرف ایران و ارمنستان در شورای اسقفان ارمنه بدون دخالت کلیسای قسطنطنیه، ثبات در مرزهای شرقی و غربی، عقب راندن اقوام بیابان‌گرد و کوچ‌رو به آن طرف سواحل رود جیحون، دسترسی به جاده ابریشم، نظارت بر بزرگ‌ترین شاهراه اقتصادی دنیای باستان، افزایش و تقویت قوای ایران در آسیای مرکزی و قفقاز.

منابع و مأخذ

- آلتهايم، فرانستس، ۱۳۴۰، *آسيا در کشمکش با اروپا (هون- ساسانیان)*، ترجمه: د. منشی زاده، تهران: ابن سینا.
- ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۵۰/الکامل فی التاریخ، ترجمه: سید حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- بلعمی، ابوعلی محمد، ۱۳۵۳، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح: محمد روشن، تهران: سروش.
- پروکوپيوس، ۱۳۸۲، *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه: محمد سعیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- پیرنیا، حسن؛ اقبال، عباس، ۱۳۶۴، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه*، تهران: خیام.
- پیگولوسکایا، و. ن، ۱۳۷۷، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه: عنایت الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، ۱۳۶۸، *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک و سیرهم)*، ترجمه: محمد فضائلی، تهران: نقره.
- دریایی، تورج، ۱۳۹۱، *ناگفته‌های امپراتوری ساسانی*، ترجمه: آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- دباکونوف، م. م، ۱۳۸۰، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه: روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، ۱۳۷۱، *اخبار الطوال*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رضا، عنایت‌الله، ۱۳۴۵، "مقاله وهرام پنجم"، مجله بررسی‌های تاریخی، ش. ۶۱- س ۱۲.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، *تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام؛ کشمکش قدرت‌ها)*، تهران: امیرکبیر.
- سایکس، سرپرسی، ۱۳۷۷، *تاریخ ایران*، ترجمه: سید محمد فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۵، *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۷۳، الف، *تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان*، گردآوری: احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ج ۳، ب ۱، تهران: امیر کبیر.
- _____، ۱۳۷۳، ب، *میراث باستانی ایران*، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۱، *شاهنامه*، به تصحیح: فریدون جنیدی و محمد رضانی، به کوشش: پژمان پورحسین، تهران، گنجور.
- کریستنسن، آرتور، ۱۳۷۴، *ایراندروزمان ساسانیان*، ترجمه: رشیدیاسمی، تهران: نشر دنیایکتاب.
- کناوت، ولفگانگ، ۲۵۳۵، *آرمان شهریاری ایران باستان از کستفن تا فردوسی*، ترجمه: سیفال‌الدین نجم آبادی، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، ۱۳۴۷، *زین الاخبار*، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیا فرهنگ ایران.
- گیرشمن، رومن، ۱۳۸۰، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه: محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- لوکونین، و. گ، ۱۳۵۰، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه: عنایت الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۳، *ایرانشهربر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۲، *نزهة القلوب*، به اهتمام: گای لسترچ، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۷۴، *مروج الذهب فی المعادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- موسی خورنی، ۱۳۸۰، *تاریخ ارمنیان*، ترجمه: ادیک باغدادساریان، تهران: بنیاد نیشابور.
- مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۲، الف، *ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)*، تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی.
- _____، ۱۳۶۷، ب، *تاریخ ساسانیان*، تهران: دنیای کتاب.
- [ناشناخته]، ۱۳۸۱، *مجملة التوارخ و القصص*، به تصحیح: ملک الشعرا بهار، تهران: دنیای کتاب.

نلدکه، تئودور، ۱۳۷۸، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه: عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۷۸، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
 یارشاطر، احسان، ۱۳۸۱، *تاریخ ایران: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، ج ۳- ب ۲، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.

Agathias, 1975., *Agathias the histories*, translated with an introduction and short explanatory notes by Joseph D.Frendo, Walter De Gruyter, Berlin & New York.

Farrokh, K, 2007., *Shadows in the Desert, Ancient Persia at war*, Osprey Publishing, New York.

Greatrex, G.& Lieu, S.N.C., 2002., *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars, Part II A.D 363-630*, London and New York, Routledge.

Herzfeld, E .E. 1934., *Archaeological History of Iran*, London & New York, Oxford university, Humphreys Milford.

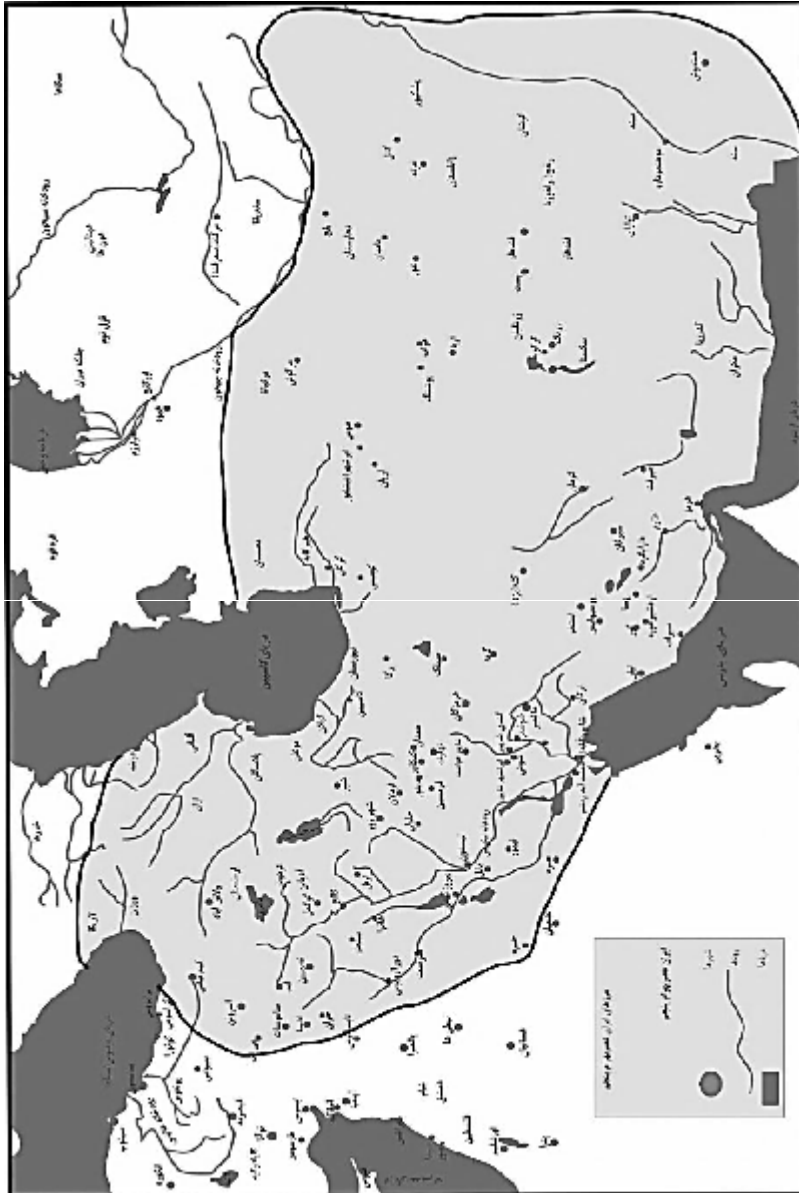
Pourshariati, P, 2008., *Decline and Fall of the Sasanian Empire The Sasanian–Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London & New York, by I. B. Tauris & Co Ltd in association with the Iran Heritage Foundation.

Ptolemy, 1991, *Claudius, the Geography*, Translated and Edited by Evard Luther Stevenson, New York, Dover Publication, Inc.

Rawlinson, G, 1976, *The Seventh Great Oriental Monarchy or The Geography, History, and Antiquities of The Sassanian or new Persian Empire*, London.

Theophanes, 1997., *The chornicle Theophanes Confessor Byzantine and Near Eastern History AD284-813*, Translated with introduction and commentary by Cyril Mango and Roger Scott, Oxford Clarendon Press.

Valentine, W. H., 1993., *Sassanian Coins*, Delhi- India, Rahul Publishing House.



مرزهای ایران عصر بهرام پنجم (گو)